
ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ
بحمد للہ کہ از تالیفات جناب مولوی حکیم وکیل احمد صاحب سکندرپوری رسالہ

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه مكاتبة جرت بين الاستاذ العلام وبعض الكملة دام ظلهما ...

اقتصر خدام الهادي الارشد وكيل احمد في السنة الثانية والسبعين بعد الالف
والمائتين من الهجرة النبوية عليه صلوة الخالق البرية وتفصيلها ان البعدية
الذاتية عبارة عن بعدية بها تمتنع وجود ال... القبل والبعدية الزمانية
عبارة عن بعدية بها تمتنع اجتماع البعد مع القبل حدوثا وبينهما عموم من وجه
لتحققهما في بعدية الابن عن الاب ووجود الاولى بدون الثانية في بعدية
العقول عن الواجب تعالى ووجود الثانية بدون الاولى في بعدية اليوم
عن الامس وقد صرح بهذا الاستاذ العلام في تصانيفه منها كشف
في حاشية بحر العلوم فلما طبعت هذه الحاشية وانتشرت في نظر بعض الكملة

ای مولانا ... محمد عبد ... ای مولانا محمد ...

کتب فی مکتوب ارسله الی الاستاذ العلام فی ثالث المحرم الحرام المنسلک فی
هذه السنة من اللکهنؤ الی الجونفور افاض الله علی اهلها السرور وهذه العبارة بعینها از
الملاقات لفظی در حواشی کشف مکتوم بنظر فقیر رسیده آنرا قابل اطلاع دانسته
وا نگارم و آن اینست که در صفحه ۴۴ حاشیه ۱۱ در تمثیل بعدیت زمانی بدون
معلم مرقوم است وجود الثانی بدون الاول فی بعدیة الیوم عن الامس حالانکه
لیکن فن تقدم اجزاء زمانه را بر یکدیگر از قبیل تقدم بالذات می شمارند بالجمله مقصود
دیگر ازین معنی اطلاع دوستانه است پس اگر همین صحیح بوده باشد فبها ورنه
هم ازکش ملحوظ باشد تا مبادا سخن چینان حرف گیرند فقط والسلام انتهت فکتب
الاستاذ العلام الیه بعبارة فارسیة لبابها ان البعدیة الذاتیة بعدیة یمتنع بها
وجود البعد بدون القبل کما صرح به الاکابر وهذا یقتضی ان یکون بینهما علاقة العلیة
او ان کان القبل علة تامة او علة ناقصة ولیس بین اجزاء الزمان علاقة العلیة
کما صرح به شارح التجرید وشارح المواقف وشارح حکمة العین وغیرهم فلیس بینها
بعدیة ذاتیة بالمعنی المذکور ثم اطلق الحکماء علی ان امس مقدم علی الیوم بالذات
الیوم مقدم علی الغد بالذات فالمراد منه ان امس مقدم علی الیوم بالزمان
الیوم مقدم علی الغد بالزمان الا ان هذا التقدم الزمانی بالذات ای

بلا واسطة امر آخر بخلاف التقدم الزمانی الذی فی الزمانیات فانه بواسطة

اجزاء الزمان اذ التقدم والتاخر من العوارض الاولیة للزمان وقد صرح بهذا

المعنی ایضا فی تلک الکتب وغیرها ولا انقل عباراتها خوفا للاطناب هذا

ما حصل عند تتبعی وما ابرئ نفسی فان الانسان یسابق السهو والنسیان

کتب بعض الکلمة فی مکتوب ارسله الیه فی التاسع والعشرین من الصفر المظفر

انچه درباره تصحیح مثال بعدیت زمانی بدون ذاتی در اجزاء زمان رقم فرموده اند

معلوم شد مخدوما منتقش صحیفه خاطر والا باد که فقیر چون زله بردار احسان

خاندانم بغیر از خلوص اندیشی حرفی بطور دیگر نمیتوانم زد ولهذا التماس کرده ام که

در نظر ثانی اگر همین صحیح معلوم شود فبها ورنه هر چه مناسب باشد از اصلاح حشو

بکار رود حالا آمدم بعرض آنکه در اجزاء زمان بنظر اتصال شان تعریف بعدیة

ذاتی صادق ست یعنی یمتنع وجود البعد بدون القبل و اگر وجود شام مثلا

بدون صبح آن روز ممکن باشد اتصال باقی نماند پس ظاهر آنست که در اجزاء زمان هر دو

بعدیة یافته می شود اینقدر این وقت بخاطر فاتر خطور میکند باقی مفوض بضمیر

صافی ست یعنی هر چه پسند افتد و بنظر ثاقب صحیح نماید اولی تر فان القول ما قالت

حذام فقیر محض بنظر بی تکلفیهای بیباکانه التماس داشته بودم ناگوار خاطر شریف

والهی لطائسلام انتهی فکتب الاستاذ العلام الیه فی جوابه بباضر و ر افتاد اولاً
(ای الی بعض الکلمة ۱۲)

انفصال بابات عدم تحقق بعدیت ذاتی در اجزاء زمان وثانیاً انحلال عقدهٔ تشکیک

وجهی بنظر القصال پیدا گشت اما تحقیق امر اول پس میگوییم که بعدیت ذاتیه تقاضا

وا ما البکن علیت متقدم مر متاخر را وتقدم جزء سابق زمان بر جزء لاحق آن نه

موجب تقدم بالعلیة است ونه تقدم بالطبع واذا انتفت علاقة العلیة بینهما

لیکن انتفی البعدیة الذاتیة وعلامه صدر شیرازی در حاشیهٔ شرح تجرید

مکاسیفرماید قال بهمنیار فی التحصیل لیس بین السابقة من الازمنة والحرکات

ویتا وبین الآتیة علیة بوجه لا یقال نفی العلیة بین اجزاء الزمان ههنا مصادرة

زیا علی المطلوب لانا نقول انما یکون کذلک لو کانت الدعوی نفی العلیة ههنا

بود ولیس کذلک اذ الدعوی ههنا نفی التقدم بالعلیة وبجوزان یستدل

علی هذه الدعوی بنفی العلیة انتهی وماهران فن بر نفی این بوجه استدلال

می آرند از انجمله آنکه زمان چون امر غیر قار است اجتماع اجزاء او محال

وهر متقدم بالعلیة یا بالطبع را جائز است که با متاخر مجتمع شود پس این

هر دو تقدم در اجزاء زمان چگونه میتوانند شد اختلاج ما مسلم نمیداریم که هر

متقدم بالعلیة یا بالطبع را جائز است که با متاخر مجتمع شود بنوریلاحظه

باید ساخت که علة معدّه متقدم بالطبع ست بر معلول خود و اجتماع
با معلول خود جایز نیست بل واجب ست که مجتمع نشود از آنچه متقدم بالطبع
عدم علة معدّه است نه وجودش و عدمش با معلول جمع می شود اگر تسلیم
نمائیم که وجود علة معدّه هم متقدم بالطبع ست پس خواهیم گفت که این
وجود اگرچه با معلول مجتمع نمی شود لکن من حیث هو هو اجتماع او با معلول
خود جایز ست و امتناع اجتماع او با معلول بسبب باعثی ست یعنی توقف
معلول بر عدم علة معدّه و اگر این توقف نمی شد این وجود با معلول مجتمع میشد
بخلاف جزء سابق زمان که اجتماع او من حیث هو هو با جزء متاخر جایز نیست
والا یلزم ان لا یکون الزمان غیر قار لذاته کذا افاد جدی جدی معدن العلوم
النقلیة والعقلیة مولانا محمد اسعد فی حاشیته علی الحاشیة القدیمة
و از انجمله آنکه اجزاء زمان در حقیقت متساویند پس بعض اجزائش را علة
بعض قرار دادن اولی از عکس آن نخواهد بود فلیس علاقة العلیة بینها
بحسب الماهیة و چون زمان امر متصل واحد ست و اجزاء او مفروض اند
و بالتشخص جداگانه هر جزء وجودی ندارد فلیس بینها العلیة بحسب تشخصاتها
ایضا کذا افاده شارح التجرید و لا نطول الکلام بذکر الادلة الاخری فی هذا القد

والفن لطالب المرتبة العلیا واما تحقیق امر ثانی پس باید شنید که زمان امریست
متصل بدین معنی که میان اجزای مفروضه اش حدی مشترک یعنی آن پیدا میشود
وبهمین معنی خط وسطح وجسم تعلیمی را متصل میگویند واین معنی فصل کم متصل است
واما اتصال بمعنی توحد وجود پس اگر ساعة ماضیه وساعة مستقبله هر دو
موجود در واقع معًا باشند البته این اتصال در زمان متحقق خواهد شد
لیکن مثل زمان درین تقدیر بعینه مثل مکان ممتد خواهد شد پس همچنانکه در
مکان ممتد موجود بوجود واحد تجدد وتعاقب در واقع نیست همچنان
در زمان همبرین تقدیر تجدد وتعاقب در واقع نخواهد شد ومیان اجزاء
زمان درینصورت تقدم وتاخر بحسب وجود واقعی هرگز نخواهد شد وحکم بماضی
بودن جزوی ومستقبل بودن جزو دیگر درینصورت از اغلاط وهمیه خواهد
بود آری میان اجزای زمان برین تقدیر تقدم بالرتبه متحقق خواهد شد
خواه جزء ماضی را مبدأ قرار دهند خواه مستقبل را آنچه قریب مبدأ است
متقدم است ثم وثم واگر ساعة ماضیه از واقع معدوم شود وقت وجود
ساعة مستقبله پس البته در زمان تجدد وتعاقب در واقع خواهد شد
میان اجزاء زمان درینصورت تقدم وتاخر بحسب وجود واقعی خواهد گردید

ولیکن برین تقدیر اتصال بمعنی توحد الوجود در زمان متحقق نباشد
توحد الوجود مع انتفاء بعض الاجزاء فی الواقع وبعد تمهید این مقدمات
باید فرمود که قیاسی رقم فرموده اند اگر درست باشد لازم آید که بعد علت
وموقوف علیه قبل باشد چرا که بهمان طور می توانیم گفت که اگر وجود صبح
بدون شام آنروز ممکن باشد اتصال باقی نماند وهذا لیس الا باطیل
نقض اجمالی ونقض تفصیلی این ست که اگر مراد از اتصال همان اتصال
که فصل کم متصل ست پس ملازمه که ارشاد شده است ممنوع ست چرا
اگر شام بدون صبح ممکن باشد این اتصال باطل نمی شود واگر مراد از
اتصال توحد وجود ست پس ملازمه مسلم ست لیکن بطلان تالی
ممنوع ست چرا که در زمان اگر اتصال بمعنی توحد وجود باشد
غیر قار نباشد وقد ثبت انه غیر قار این ست آنچه عجالة بتحریر درآمد اگر
باشد ایما شود والسلام فلم یکتب جوابه الی الآن مع امتداد الزمان

ای بعض الکلمة ۱۲

تقریظ شاعر لبیب میر طاهر علی غریب

بنام خداوند ذو الامتنان	مبرا ست او از مکان و زمان

یعنی لطالب المرتبیند بی نظیر	کہ یکسان ست پیشش امیر و فقیر
متصل بنعت سعد جہان آفرین	گزیدہ سخن نعت سالار دین
چہ سالار دین سرور سروران	بہ حکمش بود ہم زمان ہم مکان

اما بعد بر ضمیر دقیقہ رسان باریک بین و باریک بینان باجاہ و تمکین مخفی مباد کہ درین ایام لطافت نشان و آوان میمنت توامان تقریر چکیدۂ قلم مرکیم شیم عالم باعمل فاضل بی بدل یکتای دوران وحید زمان جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول جناب مولانا و بالفضل اولنا مفتی محمد سعد اللہ بلغہ اللہ تعالی الی غایۃ متمناہ کہ بر حاشیہ کشف المکتوم زواہی حاشیہ بحر العلوم ایراداً التحریر فرمودہ بودند و جواب آن از کلک بود فاضۂ سلک سلطان المحققین افضل علمای راسخین مظہر معارف و حقائق کشاف رموز و دقائق حضرت مولانا الحافظ الحاج محمد عبد الحلیم ادخلہ اللہ تعالی جنات النعیم کہ مہر سپہر فضیلت ہمای متنی اوج درایت احکمت پناہ فطانت دستگاہ سخن سنج سخندان شیرین زبان شگفتہ بیان صدر نشین مسند فضل و کمال سالک مسالک جاہ و جلال تلمیذ ارشد مولانای مغفور جناب مولوی

حکیم وکیل احمد صاحب ادامه الله الوهب برای افادهٔ ابنای زمانه بوساطت
و افاضهٔ ناظران جمع کرده برسالهٔ مکاتبه موسومش فرموده بجهان
و یادگاری بهیت و نگار سپرده بودند در مطبع مصطفائی باهتمام جناب عالی
والاشان جناب محمد عبدالواحد خان ادامه الله المنان بسبب ذوق صحیح
طبع درآمد الهی آن منظور نظر نظارگیان حق پسند و بصیرة افزای این بیت
طالبان پایه بلند گردان اکنون این تحریر را به قصیدهٔ

مدحیهٔ حضرت مؤلف تمام می کنم

کلکم به که مانند یکی شاخ گل افشان | آن گل بچه مانند یکی روضهٔ رضوان
طبعم به که مانند یکی مشرق پر ضو | آن ضو بچه مانند یکی مهر تابان
فکرم به که مانند یکی ابر دُربار | آن دُر بچه مانند یکی اختر تابان
شعرم به که مانند بکف صدر مددگار | آن کف بچه مانند یکی قلزم عمان
گردون به که مانند یکی عبد دو ذره | آن در بچه مانند یکی باغ گلستان
چشمش به که مانند یکی نوگل شاداب | آن گل بچه مانند یکی نرگس ریان
عهدش به که مانند یکی سد سکندر | آن سد بچه مانند یکی کوه بدخشان
خصمش به که مانند یکی شغف و ضد دل | آن دل بچه مانند یکی فصل زمستان

یعنی لطالب المتن بیگی ساغر پرمے | آن می بچہ ماند بیگی میکدہ خشان
متصل این بمعنی کہ ماند بہ بیگی آئینہ روی | آن رو بچہ ماند بیگی مہر درخشان
قد چمش بہ کہ ماند بہ بیگی سرو لب جو | آن جو بچہ ماند بیگی دجلہ مالان
اما لعلش بہ کہ ماند بیگی لعل لب شوخ | آن لب بچہ ماند بیگی آفت دوران
و تمکینش بہ کہ ماند بیگی بارش نیسان | قہرش بچہ ماند بیگی بادیہ بیزان

قطعہ تاریخ طبعزاد کاشف اسرار خفی و جلی
در جناب مولوی ولی الحسین صاحب سکندرپوری سلمہ

زمانہ این مجدد رسالہ الیست درباب | این طرفہ مقالہ الیست درباب
بود فی المجددیۃ زمانے | در جبر و زمان ازین بدانی
تقف سے سال طبع فرمود | تحقیق حقیق بجہت آمود
۱۲۹۷ھ

قطعہ تاریخ از مولوی وصی الحسین صاحب سکندرپوری سلمہ

الم ذی شان نی خوب سالہ لکھا | فضل خدا سے ہوا طبع اسرار فیض
مرتضی تاریخ کی غیب سے آئی ندا | طبع کی تاریخ ہی مطلع انوار فیض

قطعهٔ تاریخ از شیخ محمد عبد العزیز صاحب سکندرپوری

کرد تصنیف رساله چو حکیم ذی جاه ‌ ‌ ‌ گشت محفوظ ز تحقیق دلائل ...
فکرها بود که تحریر کنم تاریخش ‌ ‌ ‌ هاتف غیب بفرمود فیوض ...

قطعهٔ تاریخ از شیخ محمد عبد الاحد صاحب سکندرپوری

عجب عمده رساله یه چھپا ہی ‌ ‌ ‌ بڑی استادی اسکو ...
ہوئی جب طبع کی تاریخ منظور ‌ ‌ ‌ لکھا ہمنی فیوض لمعہ ...

قطعهٔ تاریخ از حکیم محمد عبد القدوس صاحب سکندرپوری سلمه

درین تالیف استاد زمانه ‌ ‌ ‌ فراہم کرد عجب گنج بے گنج
چو شد مطبوع سال از روی انصاف ‌ ‌ ‌ فلک گفتا مکاتیب سخن ...

قطعهٔ تاریخ از شیخ محمد ظهور احسن صاحب سکندرپوری سلمه

چون وکیل احمد والا فطرت ‌ ‌ ‌ در شهوار ز تحقیق بسفت
خرد هم از سر انصاف بسال ‌ ‌ ‌ راحت روح مکاتیب بگفت

تاریخ از مولوی محمد اسعد صاحب سکندرپوری سلمہ

چین از عالم کامل کتابے	دل او بر ہمہ عالم شفیق است
شد مطبوع سال الطباعش	فلک گفتا کہ تحقیق حقیق است

قطعۂ تاریخ از شیخ محمد احمد صاحب سکندرپوری سلمہ

فاضل کامل درین تالیف خود	گوہر و درہ انجوش اسلوب سفت
طبع چون گردید ہاتف از طرب	چشمۂ فیض جہان تاریخ گفت

فقرۂ نثر در تاریخ از شیخ محمد عبد القیوم صاحب سکندرپوری

	مکاتبات اسلاف کرام

قطعۂ تاریخ از سید فیض حسن بن جناب میر قاسم حسین صاحب منصبدار و جاگیردار حیدرآبادی بہون گیری

عالم پسند ایک تصنیف تازہ	نور سی بھری ہی محبوب دل ہی
تاریخ اوسکی سینے جو چاہی	بولا یہ ہاتف مرغوب دل ہی

خاتمۃ الطبع

بعد توطیۂ شکرِ انعام خداوند منعام کہ ذات قدیمش از شائبۂ حدوث
بعدیتِ ذاتی و زمانی پاک و بری ست و پس از تصلیہ و
بر نبی کریم واجب التعظیم کہ تقدم وجود با وجودِ نورش حجت
تاخرِ پیغمبری ست بر دانایانِ رموزِ مکتوم و صیرفیانِ نقودِ علوم
مخفی و محتجب مباد کہ ہر یک ازین مکاتبات اساتذۂ ثقات
کارگاہ تحقیق بعدیتِ ذاتیہ را دستور العملی ست بس شرح
دلنشین و بارگاہ تدقیق بعدیتِ زمانیہ را کارنامہ ایست بغایت
لطیف و رنگین محتوی بر دقائقیکہ کمند فکر این و آن بکنگ
عرشِ مطالبِ رفیعش نرسیدہ و حاوی غوامضیکہ اہل نظر
تمام ادراکِ مضامینِ بلندش بعجز گرائیدہ درجی ست مشحون
بعقودِ معانیِ سربستہ برجی ست مملو بکواکبِ نکتہای نہفتہ ہر حرف
روشنی بخشِ دیدہ ہاست منظرِ انصاف باید تا سرمہ وار در چشم فرو
در آید و ہر حرفش کاکلی مشک ساست فکر موشکافی شاید تا خیال

باریکیش شانه کردار مو بمو وانماید آسیا جولانی شبدیز خامه علامه تحریر یگانه شهیر غواص بحر مواج علوم سباح محیط زخار فهوم امام الکملا مقدام الفضلا صدر ایوان معقول و منقول بدر آسمان فروع و اصول جناب مولانا محمد عبد الحکیم جعله الله من ورثة جنة النعیم عالمی وا ر د دیدنی و هنگامه آراسته شنیدنی کجا صاحب انصاف دور از اعتساف که تماشای او نماید و کو اهل دل خالی از غش و غل که گوشه خاطر خود را برای جلوه او بیاراید از جادهٔ صواب قدم بیراهه ننهاده و در دل صفا منزل غبار تعصب را راهی نداده حرف راستی را در هر جا بکار برده و مدارج تحقیق را علی الیقین بپایه ثبوت سپرده سخن را تا بجدی رسانید که طائر فکر احدی از لوذعیان بلاغت پیشه و المعیان فصاحت اندیشه گردش نگردید غرض درین زمان برکت اقتران یکی از ارشد تلامذهٔ آن علامه دوران پرده کشای عارض شاهد حقائق گوناگون محمل آرای لیلای دقائق علوم و فنون حلال معاقد نکات معنوی و صوری جناب مولانا حکیم وکیل احمد صاحب سکندرپوری نظر

برعموم افادهٔ سخن سنجان انصاف گزین و برای ضیافت طبع نازک خیالان باریک بین آنهمه جواهر پارها که هریک ازان سمین ساعد شخص خرد را یاره و گوش نازنین پیکر هوش را گوشواره ست بترتیبی خوب و تالیف خوش اسلوب درین مجموعه حسن آرایش داد و نامش مکاتبه نهاد تا بخطاطی عمدهٔ خوشنویسان اعجاز رقم و تیردستی نقاشان بهزاد قلم در مطبع بلندنام باهتمام اقل انام راجی غفران واجد محمد عبدالواحد احد انطباع هرهفت شده در آخر ذیحجه ۱۲۹۶ هجری بزم آرای عرصهٔ شهود گردیده مشتاقان را محو نظارهٔ جمال خود گردانیده

قطعهٔ تاریخ طبع از طبع فروغ سخن شناسی لودی محمد عبدالعلی صاحب

وه چه خوش خامهٔ وکیل احمد — در تالیف این رساله سفت
کاندرین باغ نصفت استادش — خس و خاشاک اعتساف برفت
داد تحقیق داده از انصاف — امر را از کشف حق دران ننهفت
طبع مطبوع او چو گل کرده — غنچهٔ طبع ناظرین بشگفت
چون فروغ از سروش سالش خواست — بوالعجب نسخهٔ مکاتب گفت

۱۲۹۶